

مقدمه:

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) یکی از سازمان‌های منطقه‌ای است که مولود دوران خاتمه جنگ جهانی دوم و سال‌های آغازین جنگ سرد می‌باشد. سازمان ناتو در ۴ آوریل ۱۹۴۸ تشکیل شد و در آن اعضای سازمان پیمان بروکسل (بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند و انگلستان)، کانادا، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ، پرتغال و ایالات متحده آمریکا شرکت کردند. این یکی از منحصر به فردترین پیمان‌هایی است که دو دولت آمریکای شمالی را به کشورهای اروپایی پیوند داد. منشور این سازمان، دستورالعمل فعالیت‌های ناتو می‌باشد. به موجب ماده پنجم این پیمان اعضای سازمان اعلام کرده‌اند که حمله به هریک از دولتهای عضو را حمله به تمام اعضاء تلقی می‌کنند و اگر به کشوری حمله مسلحانه شود هریک از کشورهای دیگر با هر عملی که لازم بدانند به آن کمک خواهند کرد. این وظیفه به عنوان مهمترین تعهد دولتهای عضو مطرح می‌شود و به این ترتیب نسبت به پیمان بروکسل و اتحادیه اروپای غربی، این پیمان در نحوه عمل به تعهدات اعضاء خود دارای وضعیت خاصی می‌باشد. بر مبنای پیمان ناتو «اعضاء مصمم هستند تا آزادی، میراث مشترک و تمدن ملت‌هایشان را که

ک.ارشناس اعور خاورمیانه و رئیس هیأت اجرایی مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

بر اساس دموکراسی، آزادی فردی، و حکومت قانون بنا شده حفظ نمایند. نکته قابل توجه در پیمان ناتو ضدیت آن با اتحاد شوروی (سابق) می باشد.^۱ این پیمان اساساً بر ضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی (سابق) تنظیم شده بود و در برابر آن پیمان ورشو قرار داشت که مشابه این اتحادیه برای اروپای شرقی بشمار می رفت. این پیمان یک پیمان منطقه ای از نوعی است که منشور ملل متحد روا دانسته است. پیمان ناتو اساساً یک پیمان نظامی است و دارای بزرگترین قدرت نظامی دنیاست و تا قبل از فروپاشی شوروی و بلوک شرق یکی از حلقه های مهم دفاعی در برابر آن بلوک بود.

جنگ سرد و شکل گیری ناتو

شکل گیری ناتو را ناشی از جنگ سرد می دانند. به طور کلی جنگ سرد در همان حال که مشخص کننده یک دوره از تاریخ پس از جنگ جهانی دوم است بیان حالتی بین عضویت و عدم عضویت نیز هست. جنگ سرد نه حالت صلح دارد و نه در آن می توان از جنگ کلاسیک اثری یافت. جنگ سرد برخورد میان منافع حیاتی است ولی هرگز به یک برخورد نظامی نمی انجامد. جنگ سرد را می توان نبردی اساسی بین منافع و اندیشه ها تعریف کرد که هیچگاه تا حد یک جنگ کلاسیک پیش نمی رود.^۲

در شکل گیری چنین جنگی عوامل متعددی دخیل هستند که بی شک می توان مهمترین آنها را وجود سلاحهای اتمی نامید. سلاحهای اتمی عاملی برای آغاز دوران موازنه وحشت بودند اما هرگز باعث آن نشدند که یک جنگ گرم تمام عیار شکل گیرد. هر دو طرف ذینفع در این رابطه ضمن داشتن آگاهی کامل از خطرات یک جنگ هسته ای هرگز به سمت رویارویی اتمی پیش نرفتند. اما این امر مانع از آن نشد که هر دو قدرت آن زمان از متهم کردن یکدیگر و یا انجام جنگهای لفظی شدید نسبت به هم و یا حتی اجرای برنامه های جاسوسی علیه یکدیگر ابائی داشته باشند. از آنجا که آمریکا و شوروی خود را دو قدرت پیروز جنگ جهانی دوم دانسته و هریک سعی داشتند از منظر خود سکان هدایت تحولات سالهای میانی قرن بیستم را در دست گیرند، این یک امر کاملاً طبیعی بود که هریک از آنها دست به تشکیل

سازمانهایی در اردوگاه خود زده و از آن طریق، طرف مقابل را به هماوردطلبی دعوت کنند. شکل گیری سازمان ناتو درست در این راستا معنا یافت. ناتو وظیفه داشت تا از منافع ایالات متحده آمریکا و سپس کشورهای اروپای غربی حمایت نماید و اروپای غربی را در مقابل یک یورش فرضی از سوی اتحاد شوروی (سابق) و بلوک شرق بیمه نماید. به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران حوادثی که نشانگر وجود تضاد منافع و رقابت بین دو ابرقدرت بود، جریان را به سمتی پیش برد تا براساس آن هر یک از دو ابرقدرت خود را برای یک رویارویی تمام عیار آماده سازند. پیمان ناتو و پیمان ورشو دقیقاً برای انجام چنین رویارویی طراحی شده بودند.

این یک واقعیت است که اروپای پس از جنگ صحنه مقابله و معارضه دو ابرقدرت شوروی و آمریکا بود. از فردای جنگ جهانی دوم، آمریکا سلطه اقتصادی خود را بر جهان سرمایه داری برقرار ساخت و این رابطه را از طریق نهادهایی که خود مؤسس آن بود، تحکیم بخشید. کنفرانس برتن وودز (۱۹۴۴) نظم جدید اقتصادی را تعیین کرد و براین اساس تمام مناطق پولی مانند حوزه استرلینگ در پول و اقتصاد جهانی که آمریکا رهبری آن را داشت ادغام شدند. صندوق بین المللی پول که اکثراً با سرمایه های آمریکا تأسیس شد کار ادغام و یکپارچگی اقتصاد سرمایه داری در سطح جهان را سهولت بخشید و از نظم ایجاد شده در برتن وودز (Bretton Woods) مراقبت کرد. به دنبال این جریان، موافقت عمومی در مورد تعرفه ها و تجارت که بعدها به گات معروف شد در سال ۱۹۴۷ در ژنو به امضاء رسید. این موافقت دومین ابزار سلطه اقتصادی آمریکا را تشکیل می داد.

با انفجار اولین بمب اتمی شوروی در ۱۹۴۹ زنگ خطر برای اروپای غربی به صدا درآمد. وقوع جنگ کره و هجوم نیروهای کمونیست به پکن در ژانویه ۱۹۴۹ این سؤال را برای سران اروپای غربی مطرح ساخت که آیا می توان چنین وقایعی را برای این نقطه از جهان انتظار داشت؟ براین اساس، می بایست نسبت به تقویت نیروهای ناتو در اروپای غربی همت گماشت. در سال ۱۹۵۰ ژنرال آیزنهاور به فرماندهی نیروهای ناتو در اروپا منصوب شد و در سال بعد فرماندهی ناتو به طور واحد اعمال شد. در سال ۱۹۵۲ بعد از نشست لیسبون قرار شد قوای ناتو طی دو سال از ۲۵ هنگ به ۹۶ هنگ افزایش یابد و اروپا به پنج ناحیه نظامی

تقسیم گردد. در همین سال ترکیه و یونان نیز به ناتو پیوستند. آلمان غربی (سابق) نیز بعداً در سال ۱۹۵۵ از طریق اتحاد اروپای غربی وارد ناتو شد. فرانسه تنها کشوری بود که از این پیمان خارج شد. زیرا دولت‌مردان این کشور معتقد بودند که ناتو می‌بایست توسط آمریکا، انگلیس و فرانسه اداره می‌شد حال آن‌که اداره امور این پیمان به طور عمده در دست ایالات متحده آمریکا بود. از آنجا که در این باره فرانسه نتوانست به نقطه مشترکی با دیگر هم‌پیمانان خود برسد به همین منظور در سال ۱۹۶۶ از این پیمان خارج شد ولی هنوز در جناح سیاسی ناتو عضویت خود را حفظ کرده است.^۳ این یک واقعیت است که اندیشه اروپای متحد از سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در سطح محافل سیاسی این قاره مطرح شد. عمدتاً این فرانسویان بودند که به عنوان منادیان و حاملان پیام اروپای متحد از هیچ کوششی در این راه فروگذاری نکردند. دوگل که از سال ۱۹۵۸ به عنوان ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد معتقد به یک رهبری سه جانبه بر جهان بود. هرچند که فرانسه در این سالها از هرگونه امتیاز نظامی خصوصاً به لحاظ دسترسی به سلاحهای هسته‌ای، بی‌بهره بود اما با این وجود بر اجرای چنین طرحی اصرار می‌ورزید. بنابراین وقتی برای درخواست پافشاری نمود و با پاسخ منفی ایالات متحده آمریکا در این باره روبرو شد به راحتی از جناح نظامی ناتو خارج شد. شارل دوگل در پی رسیدن به این هدف بود که براساس تجدید نظر در مناسبات بین‌المللی به یک نظام سیاسی دست یابد که در آن قدرتهای میانه نیز به ایفای نقش پردازند.^۴

شاید این تعدیل شده یک نظریه دیگر بود که در آن اروپای متحد می‌توانست وجود خارجی داشته باشد. اما زیر سلطه یک قدرت واحد! آلمانها نیز مایل به ایجاد یک اروپای واحد بودند لکن بیش از هر چیز تمایل داشتند تا تنها یک قدرت بر سراسر اروپا حکم براند. نقطه اوج این اندیشه زمانی متجلی می‌شد که آلمان نازی در اندیشه سیطره بر مناطق حساس جهان به آنان حمله برد. اینکه آلمان نازی موفق شد به این اهداف نائل آید یا از رسیدن به آنها ناکام ماند در حوصله این مقال نیست لکن نمی‌توان از این امر چشم‌پوشید که آلمان را باید به عنوان یکی از فعالترین کشورها در عرصه ایجاد یک منطقه واحد در دنیا به حساب آورد.^۵

نگاهی به ساختار ناتو

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد، انگیزه وجودی این سازمان پیوستن ایالات متحده به اروپای غربی به منظور مقابله با حملات و تجاوزات اتحاد شوروی بود. برای توجیه حضور نیروهای آمریکا در اروپا در بند پنجم این پیمان آمده است: «حمله به هریک از اعضاء ناتو حمله به آمریکا تلقی می شود.» پیمان ناتو مجموعاً دارای ۱۶ عضو است. سازمان نظامی ناتو دارای دو فرماندهی اصلی می باشد: فرماندهی نیروهای متحدین اروپا که مرکز آن در «مانس» بلژیک است و فرماندهی نیروهای آتلانتیک که مرکز آن در نورت فولک آمریکا واقع شده است. در این مرکز فرماندهی مهم، ۶۵ ستاد فرماندهی وجود دارد که در آنها ۱۷۶۰۰ نفر کار می کنند. شورای آتلانتیک سالانه دو یا سه بار در سطح وزرای خارجه تشکیل جلسه می دهد. هریک از کشورها در این شورا دارای یک رأی می باشند، لکن در سلسله مراتب فرماندهی چنین تساوی وجود ندارد. ناتو علاوه بر پست های فوق دارای چندین فرماندهی منطقه ای است.

بودجه سالانه ناتو حدود ۲ میلیارد دلار است و صرف سه نوع هزینه می شود:

- بودجه نظامی
- بودجه غیرنظامی
- هزینه های زیر ساختی

ایالات متحده آمریکا که بیشترین سهم را در این بودجه دارد در سال ۱۹۹۵، ۲۴ درصد از بودجه غیرنظامی، ۳۳ درصد از بودجه نظامی و ۲۶ درصد از هزینه زیرساختی را پرداخت کرده است. بودجه غیرنظامی ناتو صرف پرداخت حقوق ۱۲۰۰ پرسنل دبیرخانه بین المللی ناتو، برنامه های پژوهشی و بورسها می شود. بودجه نظامی ۷۵ بخش را شامل می شود که می توان آن را به سه گروه بزرگ تقسیم کرد. اعضاء ناتو برحسب منافع خود در این بودجه سهیم می باشند:

- بودجه مربوط به سازمان: بودجه های مقرر فرماندهی ناتو، ستاد مشترک بین المللی (۴۰۰ نظامی و غیرنظامی)، مؤسسات علمی، مراکز تاکتیکی، یک مرکز پژوهش زیردریایی و

غیره را پوشش می دهد.

● بودجه عملیاتی: هزینه های مانورهای متحدین با شرکای بی طرف و شرکای اروپای شرقی را متقبل می شود.

● بودجه ۱۸ فروند هواپیمای رادار آواکس: ۱۲ عضو از ۱۶ عضو ناتو در این بودجه سهیم اند. فرانسه و انگلیس از این نوع هواپیما در اختیار دارند.

بودجه مربوط به امور زیرساختی خرید تسلیحات، بازسازی شبکه زیرزمینی خطوط نفتی، مدرنیزه کردن پایگاههای دریایی و هوایی و مرمت رادارها را ممکن می سازد.^۶

با توجه به عضویت اعضای جدید در این پیمان، تغییرات عمده ای در بودجه سازمان به وجود آمده است. ناتو باید طی ۱۰ سال، ده میلیارد دلار در اختیار اعضای جدید خود قرار دهد تا آنها بتوانند سیستمهای نظامی خود را با استانداردهای مورد نیاز ناتو تنظیم کنند. یکی از اعضای تأمین کننده این مبلغ کلان، ایالات متحده آمریکا است.^۷ با توجه به تغییر موضع فرانسه در قبال ناتو و درخواست عضویت چند کشور حوزه اروپای شرقی سابق در این پیمان یکی از مهمترین مسائل مربوط به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، پذیرش اعضای جدید می باشد. که در زیر این نوشتار به بررسی روابط اعضای جدید و سازمان خواهیم پرداخت.

ناتو و اعضای جدید

حوزه اروپای شرقی سابق تا قبل از فروپاشی اتحاد شوروی و درهم ریختن بلوک شرق پایگاه مهم یکی از اتحادیه های نظامی دوران بوده است. اتحادیه نظامی ورشو، تنها رقیب پیمان ناتو یکی از عوامل مهم تشدید مسابقه تسلیحاتی بین دو بلوک بود. به همان میزان که پیمان ناتو خود را برای مقابله با هر نوع تهاجم احتمالی از سوی شرق آماده ساخته بود، پیمان ورشو به عنوان ابزاری برای حضور اتحاد شوروی در بلوک شرق و وسیله مطمئنی برای گسترش اندیشه های سوسیالیستی شناخته شده بود. از دید رهبران کرمیلین این نوع اتحادیه ها محملی برای ابلاغ چیزی بود که به آن پیام رهایی بخش خلقها گفته می شد. به عبارت روشنتر ناتو و ورشو هر یک تداعی کننده حالتیهای تهاجمی مشربهای مخاطره آمیز بوده اند. اما

نگاه دیگری نیز می‌توان به این دو اردوگاه داشت: ناتو و ورشو در اصل ابزاری بودند برای حفظ حق صاحبان و برندگان جنگ دوم جهانی. در واقع این دو پیمان برای حفظ منافع دو ابرقدرت در منطقه اروپا شکل گرفته بودند. این رابطه تا پایان دوران انحصار شوروی بر بلوک شرق ادامه داشت. پس از فروپاشی شوروی و استحاله بلوک شرق، دیگر بهانه‌ای برای رویارویی دو اردوگاه نظامی باقی نماند و تنها قدرت برتر، از اندیشه گسترش ناتو به شرق استقبال نمود. نگرش آمریکا به گسترش ناتو صرفاً از جنبه حفظ حوزه منافع این کشور و به دست آوردن امتیازات بیشتر برای باقی ماندن در مرتبه یک ابرقدرت جهانی و به عبارت دیگر حضور آمریکا در عرصه جهانی به مثابه تنها قدرت برتر است. اما اعضاء اروپایی اتحادیه نظامی ناتو به مقوله گسترش این پیمان به شرق از زاویه دیگری می‌نگرند.

آنان برای این باورند که حضور کشورهای اروپای شرقی در حوزه‌های اقتصادی و نظامی اروپای غربی، می‌تواند گامی برای گسترش اروپای متحد باشد. به عبارت دیگر، منافع اروپای غربی بیشتر اقتضاء می‌کند تا با گسترش چنین پیمانی به موقعیت بهتری برای اروپای واحد دست یابد. استمرار این جریان به تعیین منافع ناتو در آسیا و تلاش به جهت دستیابی به آنها منجر خواهد شد.

گسترش ناتو را باید یک فرآیند دانست. رهبران اتحادیه ناتو در اجلاس مادرید در سال ۱۹۹۷ تصمیم گرفتند از جمهوریهای چک، مجارستان و لهستان دعوت به عمل آورند تا مذاکرات خود را با آنان برای پیوستن اعضاء جدید به این پیمان تا سال ۱۹۹۹ آغاز نمایند. این یک جریان منطقی بود، زیرا رهبران ناتو موضوع پذیرش اعضاء جدید را در اجلاس ۱۹۹۴ در بروکسل به تصویب رسانده بودند.^۸ در بیانیه اجلاس بروکسل براین مسئله تأکید شد که «در پیمان ناتو، به روی همه باز است.» درک ناتو از افزایش تعداد اعضاء این پیمان، یک روند تکاملی و آرام است که با توجه به تحولات سیاسی و امنیتی در کل اروپا صورت می‌گیرد. گشودن در اتحادیه بر روی اعضاء جدید یکی از ابتکارات متعددی است که ناتو از هنگام پایان جنگ سرد تا کنون برای غلبه بر تقسیم اروپا مطرح و دنبال کرده است. اکنون دیگر خطر عمده‌ای اروپا را تهدید نمی‌کند و اغلب تهدیدات عمدتاً دارای ماهیتهای منطقه‌ای هستند.

تأکید اتحادیه در حال حاضر، یافتن ابزارهایی برای دفاع از منافع گسترده تر مشترک اعضا می باشد.

آنچه که تحت عنوان منافع گسترده تر مشترک اعضا بدان اشاره شده، به نوعی برگردان اراده ساکنین قاره اروپا برای اعاده اتحاد و تأمین امنیت دسته جمعی خود می باشد. بنابراین از این دیدگاه گسترش ناتو را باید جزئی از یک سلسله تدابیر گسترده دانست که هدف آن گسترش روابط تنگاتنگ، مؤثر و عملی اعضا با یکدیگر براساس منافع و خواسته های ایشان است.

هریک از اعضا جدید ناتو باید تلاش کنند تا سال ۱۹۹۹ و به هنگام عضویت در این پیمان، خود را با معیارهای پیمان منطبق نمایند. براساس آمار سال ۱۹۹۹ تعداد نفقات ارتش جمهوری چک، ۶۰۰۰۰ نفر، ارتش مجارستان ۶۴۳۰۰ نفر و ارتش لهستان ۲۱۴۸۰۰ نفر می باشد. در بین این سه کشور، لهستان با ۲٫۲ میلیارد دلار هزینه، بیشترین حجم هزینه های نظامی را به خود اختصاص داده است و کمترین این میزان به جمهوری مجارستان با ۰٫۷۶ میلیارد دلار اختصاص دارد. در پی تصمیمات کنفرانس مادرید، مذاکرات مربوط به پذیرش مجارستان، لهستان و جمهوری چک آغاز خواهد شد. ناتو در این مذاکرات مطمئن خواهد شد که هریک از این کشورها توانایی و تمایل برآورده ساختن الزامات ناشی از عضویت را داشته و نظارت کامل سیاسی و حقوقی اتحادیه را می پذیرند. این روند برای عضویت احتمالی سایر اعضا نیز صادق است. به عبارت دیگر سایر کشورهای غیر عضو برای حضور در این اتحادیه باید این شرایط را فراهم آورند. این نکته ای است که به عقیده بسیاری از صاحب نظران، فرایند عضویت در سازمان را برای اعضا جدید با اشکال مواجه می کند.

در بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشورهای بلوک شرق سابق اولین و مهمترین نکته ای که باید به آن توجه نمود این است که اغلب این کشورها دارای حالت گذار هستند. بنابراین وضعیت اقتصادی آنان توأم با ثبات نیست. این بی ثباتی سبب می شود تا عضویت آنان در اتحادیه اقتصادی اروپا نیز با مشکل مواجه شود. نابرابری وضعیت اقتصادی این کشورها این ظن را تقویت می کند که هم پیمانی کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه های اروپای غربی

با موفقیت کامل قرین نخواهد بود. بنابراین، لزوم سرمایه‌گذاری هم‌پیمانان غربی در این کشورها خواهد توانست تا حد زیادی این نابرابری را کم کند. این امر هر چند سبب نوعی اتحاد یکپارچه خواهد شد لکن توفیق عملی اروپای غربی را به دنبال دارد. اعضاء جدید ناتو باید قبل از پیوستن رسمی به این پیمان برای پذیرش مسئولیتها و الزامات آن آماده شوند. بنابراین، ناتو هم اکنون همکاری بسیار نزدیکی را با این کشورها آغاز کرده است و از آنها خواسته تا در فعالیتهای ناتو مشارکت ورزند. روند عضویت هم‌پیمانان جدید در این اتحادیه تنها به سه کشور فوق محدود نمی‌شود. در اجلاس بروکسل ویلیام کوهن وزیر دفاع آمریکا تأکید کرد که رئیس جمهوری آمریکا و سنای این کشور فقط با عضویت سه کشور لهستان، مجارستان و جمهوری چک موافق هستند در حالیکه قریب به اتفاق اعضاء اروپایی ناتو از عضویت دو کشور رومانی و اسلوانی هم حمایت کرده‌اند. ایالات متحده برای توجیه مخالفت خود چنین استدلال می‌کند که برای پایین نگاه داشتن هزینه‌ها در این پیمان لازم است اعضاء کمتری به عضویت آن درآیند و ناتو گسترش محدودتری داشته باشد.^۹ از آنجا که اسلوانی و رومانی در مرکز اروپا و نزدیک به کانونهای بحران بالکان هستند و نیز گرایش بیشتری به کشورهای رقیب آمریکا در این منطقه مانند فرانسه و ایتالیا دارند، به زعم زمامداران کاخ سفید پذیرش آنها در ناتو در مرحله نخست به منزله تقویت موقعیت آنها در بالکان محسوب می‌شود. در نتیجه مسئله کنترل هزینه‌های نظامی بهانه‌ای بیش نیست چرا که در مسئله توسعه ناتو اصلاحات مربوط به هزینه‌ها و تجهیزات نیز مد نظر قرار خواهد گرفت.

از سوی دیگر اگر کشورهای اروپای شرقی سابق مایل باشند که به عضویت ناتو درآیند باید بیشتر به ایالات متحده آمریکا توجه نمایند تا بتوانند مجوز حضور خود را در عرصه این پیمان به دست آورند. این کار باعث خواهد شد تا امتیاز بیشتری متوجه ایالات متحده شود. در آینده احتمالاً ایالات متحده آمریکا برای خود این حق را محفوظ خواهد داشت که آخرین تصمیم‌گیرنده در عرصه فعالیتهای مربوط به ناتو باشد. این امر خود می‌تواند به نوعی تنش میان آمریکا و اروپا در ناتو منجر شود. این مسئله در کنار اعتراض روسیه به گسترش ناتو به شرق به عنوان دو مشکل عمده این پیمان در آستانه ورود به قرن بیست و یکم تلقی می‌شود. به

طور حتم ناتو اعضاء جدیدتری را به عضویت در خواهد آورد و از این طریق اروپا خواهد توانست برای رسیدن به نوعی اتحاد منطقه‌ای زمینه‌سازی کند. اما وجود اختلافات شدید اقتصادی میان کشورهای بلوک شرق سابق و اروپای توسعه یافته و مشخص نبودن وضعیت فضای سیاسی داخلی این کشورها سبب می‌شود تا نتوان به یک موقعیت مناسب برای ایجاد یک نوع همگرایی منطقه‌ای که پیمان ناتو بتواند زمینه‌ساز خوبی برای آن باشد، دست یافت. چنین مسئله‌ای نقطه مبهمی برای آتیه این پیمان منطقه‌ای است.

ناتو و توسعه به شرق

شاید مهمترین مسئله‌ای که در باره وضعیت دوران جدید سازمان ناتو بتوان به آن پرداخت توسعه این پیمان به شرق باشد. این اتحادیه نظامی که زمانی برای حفاظت از حریم اروپای غربی شکل گرفته بود، اینک می‌رود تا در کنار مرزهای روسیه فدراتیو قرار گیرد. هر چند همانطور که قبلاً گفته شد در توجیه این سیاست می‌توان به مقوله گسترش حوزه اروپای متحد توجه داشت اما نباید در تحلیل این قضیه از توجه به سایر دیدگاهها و مؤلفه‌ها غافل ماند. به طور کلی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی مشاهده می‌شود که فعل و انفعالات درون سازمانی در این پیمان به وقوع پیوسته است و از طرف دیگر با از بین رفتن اصلی‌ترین علت و فلسفه وجودی ناتو یعنی (بلوک شرق) و همچنین میل اروپا به در اختیار گرفتن ابتکار عمل در این سازمان، همه و همه شرایط پیچیده و بفرنجی را برای ناتو به وجود آورده است. البته با طرحها و برنامه‌هایی که سالانه در مورد فعالیتهای تکمیلی ناتو خصوصاً راجع به نظامی کردن فضا، بهره برداری از ماهواره‌های موضوعی در فضای مجاز کشورها به مورد اجرا گذاشته می‌شود، احساس بیم و خطر پیرامون این نکته که نظام جهانی و امنیت بین‌المللی و ملی کشورها در یک بحران همیشگی قرار خواهد داشت بیش از پیش افزایش می‌یابد.

به لحاظ تاریخی می‌توان دورانی که ناتو پشت سرگذارد را به سه دوره مستقل اما مرتبط به هم تقسیم نمود. دوره اول را دوره توجیه اعضاء و شناسایی ناتو نامگذاری می‌کنند. حدود این دوره به لحاظ زمانی تا سال ۱۳۲۸ هـ. ش می‌باشد. در این دوره سازمان ناتو دچار

یک «خودتوجیهی» و تطبیق خود با شرایط جهانی شد. به طور کلی در دوره اول ناتو نتوانست در معادلات جهانی تأثیر مهمی بگذارد. دوره دوم که دوره بسط قدرت و نفوذ ناتو نام گرفته از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۶۹ ادامه یافت. این دوره با چالش مهم در مقابل تفکر و مکتب معارض با کاپیتالیسم همراه است، اگرچه در این مقطع چالش‌ها و برخوردهای مقطعی نیز در داخل سازمان ناتو وجود داشته است. این دوره در واقع به اساس و فلسفه وجودی پیمان ناتو در برابر پیمان ورشو شکل و معنی می‌بخشد. ناتو در این دوره به صورت یک ترمز برای پیمان ورشو عمل نموده و تعادل خاصی را در تقسیم جغرافیایی جهان میان دو قطب به وجود آورده است. بحرانهایی نظیر بحران خلیج خوکها، بحران دو کره و بحران برلین غربی در این دوره به وجود آمدند.

دوره سوم حیات ناتو مقارن با فروپاشی اتحاد شوروی سابق بوده است. در این مقطع دیگر علت اصلی شکل‌گیری ناتو از بین رفت و پس از آن غرب در یک چالش وسیع سعی خود را از سالهای ۱۳۶۹ به بعد بر آن قرارداد تا اسلام‌گرایی و اصول‌گرایی را به عنوان یک تهدید علیه جهان و نظام بین‌المللی معرفی نماید تا بدینوسیله توجیهی جهت ادامه حیات ناتو و حتی گسترش آن داشته باشد.

گسترش ناتو به سمت شرق در آستانه ورود به قرن بیست و یکم از این جهت معنا می‌یابد که این پیمان در حلقه اول مایل است با روسیه به یک تعادل استراتژیک دست یابد و سپس در منطقه آسیا خصوصاً در خاورمیانه امتیازات مهمی را از آن خود سازد. فراموش نکنیم که ناتو تنها به دنبال اهداف سیاسی و نظامی نیست بلکه در گسترش حوزه خود اهداف اقتصادی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. این هدف تأمین‌کننده بخش عمده‌ای از منافع اعضاء و خود پیمان ناتوست. به عنوان نمونه دخالت ناتو در بحران دو کره که به سود کره جنوبی - در اوائل دهه ۱۹۵۰ میلادی انجام گرفت گرچه بعداً یک هدف کلی سیاسی را دنبال می‌کرد و آن هم جلوگیری از غلظیدن کره جنوبی به دامان کمونیسم بود اما تأمین‌کننده منابع اقتصادی اعضاء این پیمان نیز بود. به عبارت دیگر ایالات متحده و اروپای غربی به سلطه اقتصادی خود بر بازار چند میلیونی کره جنوبی، سلطه اقتصادی بر جنوب و جنوب شرقی آسیا

و خاور دور از طریق کره جنوبی و بهره برداری از منابع دریایی و معدنی غنی این کشور می‌اندیشیدند. بنابر این، نباید از نظر دور داشت که هدف ناتو در استمرار گسترش خود به شرق تنها به سمت مسائل سیاسی و استراتژیک میل پیدا نمی‌کند. در واقع زمانی که یک اروپای واحد به عنوان یک قدرت مطرح در آستانه قرن بیست و یکم به دنبال موقعیتی برای دستیابی به منافع و تثبیت آن می‌گردد باید این انتظار را داشت که نسبت به آسیا و خاورمیانه نگرش خاصی داشته باشد. به عقیده برخی از کارشناسان این احتمال وجود دارد که عرصه آسیا در آینده نزدیک به عرصه رقابت اعضاء ناتو برای دسترسی به اهداف خود مبدل شود. این امر زمانی عینیت بیشتری به خود می‌یابد که ناتوی اروپایی رودروی ایالات متحده آمریکا قرار گرفته و راساً ادعای سهم نماید.

ناتو به طور اعم و ایالات متحده آمریکا به طور اخص طی سالهای گذشته با طرح ضرورت گسترش ناتو به شرق، تلاش کرده اند تا درون ساختار نظامی رقیب قدیمی خود یعنی مجموعه فروپاشیده شوروی سابق نفوذ نمایند. این سیاست با ابراز تمایل نوبتی رهبران جمهوریهای آسیای مرکزی برای همکاری با ناتو، زمینه‌های توفیق را به دست آورده است. در این میان این احتمال وجود دارد که برنده اصلی سیاست نگاه به شرق ناتو، آمریکاییان باشند.^{۱۱} این سیاست از سوی دیگر با ابراز تمایل رؤسای جمهوری آسیای مرکزی به سمت آمریکا بیش از هر چیز دارای ماهیت اقتصادی است. به عبارت روشنتر آمریکا با وعده اعطای وام و سرمایه گذاری در کشورهای آسیای مرکزی آنان را جهت مشارکت در برنامه «صلح» تشویق می‌نماید. اما مسئله به گونه دیگری است. آسیای مرکزی با برخورداری از ثروت‌های طبیعی می‌تواند قدرت اقتصادی آینده آسیا باشد و این نکته ای است که آمریکا و هم‌پیمانان آن به سختی می‌توانند با آن کنار آیند. بنابر این، آمریکا تنها برای غارت منابع طبیعی و ذخایر معدنی آسیای مرکزی برنامه ریزی کرده و عملاً نشان داده است که مایل نیست در حل بحرانهای اقتصادی موجود در این کشورها مداخله نموده و راه چاره نشان دهد.

اینکه ایالات متحده آمریکا با سرسختی روی مسیرهای انتقال نفت و گاز منطقه نیز اظهار نظر می‌کند و مایل است خط لوله نفت و گاز ترکمنستان یا قزاقستان از دریای خزر عبور

کند تنها برای تضمین دسترسی به بهره برداری این کشور از منابع موجود در منطقه در سالهای آتی است. به عبارت روشنتر کشوری مانند آمریکا هرگز دست به کاری نمی زد که در آن امنیت بهره برداری از منابع فسیلی او توسط رقیب یا رقیبانی در منطقه نظیر ایران یا روسیه به خطر افتد. بنابر این با پافشاری در امر انتقال این خط لوله از مسیر دریای خزر مایل است آنگونه که می بایست دستیابی به منابع انرژی منطقه خزر را امکان پذیر سازد. نکته دیگر که گفته بالا را بیشتر به حقیقت قرین می سازد این است که کشورهای آسیای مرکزی، ویژگیهای امنیتی خاص خود را دارند ویژگیهایی که با خصوصیت نیروهای خارج از منطقه همخوانی ندارد. این کشورها هرگز دارای حقوق مساوی با اعضاء ناتو نیستند و زمانی که آنها را با کشورهای عضو این پیمان مقایسه کنیم در خواهیم یافت که گسترش ناتو به شرق تنها تأمین کننده منافع اقتصادی این پیمان بوده و هیچگاه نمی توان تصور کرد که ناتو اعضایی را داخل خود راه دهد که در دوران گذار بوده و به لحاظ ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در وضعیت ناهمگونی نسبت به سایر اعضاء رسمی این پیمان باشند.

موضوع گسترش ناتو و عضویت کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در این سازمان به یکی از مهمترین مسائل اخیر در روابط بین روسیه و غرب تبدیل شده است. در این ارتباط حجم دیدارها و مذاکرات مربوط به مقامات آمریکایی، روسی و اروپایی به شدت افزایش یافته است. در حال حاضر مخالفت روسیه یکی از مهمترین موانع بر سر راه عضویت کشورهای اروپای شرقی سابق و مرکزی در پیمان ناتوست. در خصوص موضعگیریهای روسیه علیه گسترش ناتو و تقابلی که در این راستا بین غرب و روسیه وجود دارد می توان گفت که غرب همچنان بر توسعه اجتناب ناپذیر ناتو اصرار می ورزد و مدعی است که هیچ کشور غیر عضو ناتو از جمله روسیه نمی تواند از وقوع این امر ممانعت به عمل آورده و از حق وتو برخوردار گردد. در مقابل این سیاست، روسیه گسترش ناتو را به عنوان اقدامی در جهت بی ثباتی منطقه و منزوی کردن این دولت تلقی می نماید. در این راستا به زعم مقامات روسیه، گسترش ناتو مغایر با منافع کشورشان بوده و به منزله از بین بردن مناطق حائل روسیه می باشد.

تا به حال روسیه نسبت به گسترش ناتو به شرق عکس العملهای خاصی را از خود بروز

داده است که می‌توان به مواردی از جمله پیگیری جدی روند همگرایی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و تقویت روابط با آنها مانند تشکیل اتحادیه گمرکی با روسیه سفید و قزاقستان، طرح تشکیل سازمان نظامی (ورشوی کوچک) با عضویت جمهوریهای شوروی سابق و برخی از کشورهای دیگر، اعلام عدم پابندی به قرارداد کاهش نیروهای متعارف در اروپا (معاهده ۱۹۹۰) و افزایش نیروهای نظامی در قفقاز، اشاره نمود.^{۱۱}

روسیه قدراتیو به عنوان تنها بازمانده یک کشور عظیم که زمانی اقتدار بین الملل را تحت الشعاع قرار می‌داد اینک در وضعیت نامطلوبی به جهت برخورد با فرآیند گسترش ناتو به شرق قرار گرفته است. دولتمردان روسیه از آن واهمه دارند که این مسیر فزاینده برهم زننده امنیت و منافع این کشور باشد. موضعگیریهای مسئولان وزارت خارجه روسیه در سالهای اخیر در زمینه گسترش ناتو مؤید این واقعیت است که روسیه به طور شتابزده‌ای از همسایگی ناتو با خود هراسان بوده و این پیمان را عاملی برای کوتاه شدن دست خود از حوزه آسیای مرکزی و قفقاز می‌داند. مسئله قابل توجه در این زمینه آن است که الگوهای رفتاری روسیه با غرب در خصوص گسترش ناتو از یک حالت نوسانی برخوردار می‌باشد.^{۱۲} در عین حال که رفتار سیاسی دولتمردان روسیه حکایت از عقب نشینی آنها از سیاستهای اولیه خود پس از فروپاشی شوروی دارد اما به دنبال وقوع تحولات در سیاست خارجی این کشور و جایگزینی سیاست واقع گرایی به جای سیاست غربگرایی، موضع مخالف با توسعه ناتو نیز بیش از پیش اتخاذ می‌گردد. مقامات مسکو بر این باورند که سیاست گسترش ناتو به شرق می‌تواند موجب تقسیم اروپا به دو بخش و حتی عاملی برای آغاز جنگ سرد باشد. در مقابل آن مقامات ناتو با اظهارات خود در تلاشند تا نگرانی روسیه را بکاهند. آنان به مسکو وعده داده‌اند که با در نظر گرفتن منافع امنیتی روسیه، نسبت به گسترش ناتو اقدام خواهند نمود. آنان ضمناً به مسکو اطمینان داده‌اند که حاضرند در روند دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی روسیه و نیز توسعه اقتصادی، این کشور و دولتمردان کرملین را یاری دهند. اما همچنان این تقابل میان روسیه و ناتو وجود دارد و روسها نتوانسته‌اند خود را برای پذیرش همسایه‌ای به نام ناتو متقاعد کنند در واقع نگرش آنها به گسترش ناتو به شرق همچنان منفی است.

با تمامی این تفاسیر ناتو مترصد است حضور خود را تا مرزهای روسیه و یا حتی تا عمق آسیای مرکزی امتداد دهد. ناتو معتقد است که این جریان گسترش به معنای تحقیر روسها نیست هر چند که روسها حق دخالت در تصمیم‌گیریهای این پیمان را ندارند. اما در عین حال سران این پیمان معتقدند که باید منشور یا سندی را که در آن اصول کلی همکاری‌های مشترک تبیین شده باشد به سران کرملین ارائه نمود. ناتو هر چند که بر ایجاد روابط محکم و ویژه با روسیه تأکید می‌کند و از آن به عنوان یک هدف با ارزش سخن می‌راند لکن در برخورد با روسیه هرگز جوانب احتیاط را از دست نمی‌دهد. وجود یک نقطه مشترک میان دیدگاه‌های سران کرملین و رهبران ناتو - فراسوی همه نگرانیها - حکایت از ایجاد وضعیتی می‌کند که در آینده هر دو طرف به سمت تعیین رهیافتهای مربوط به همکاریهای مشترک گام بردارند. این باره می‌توان به علاقه‌مندی یوگنی پریماکف نخست‌وزیر روسیه به برقراری همکاریهای امنیتی با ناتو از یکسو و تمایل ناتو به ایجاد دگرگونیهای مثبت در ساختار سیاسی و امنیتی روسیه اشاره کرد. تنها نقطه مبهم، توجه ویژه ناتو به اهداف اقتصادی این گسترش منطقه‌ای به سمت روسیه و شرق می‌باشد. این تنها موردی است که روسها را بر آن داشته تا نسبت به استمرار حرکت رو به گسترش ناتو به شرق موضع تدافعی اتخاذ نمایند.^{۱۳}

ناتو و خاورمیانه

برخی از صاحب‌نظران معتقدند غرب بر آن است گستره نفوذ خود را تا مرزهای چین هم بکشد. روسیه از چنین تحولی نگران است. پس از فروپاشی شوروی، این سؤال برای روسها مطرح بود که به رغم بر طرف شدن خطر کمونیسم و انحلال پیمان ورشو چرا ناتو منحل نشده است؟ به این سؤال تا این لحظه پاسخ درستی داده نشده است و روسها به این نتیجه رسیده‌اند که هدف غریبه‌ها بسیار فراتر از تصور آنهاست. در بین اظهارات مختلفی که پیرامون توسعه ناتو مطرح شده است یک دیدگاه قابل توجه نیز وجود دارد. براساس این دیدگاه ناتو با سیاست توسعه به طرف شرق فقط به دنبال کنترل روسیه و چین نیست، بلکه این پیمان مایل است بر دنیای اسلام نیز سلطه یابد.

شاید این فرآیند را بتوان با نظریه رویارویی تمدن‌ها مورد ارزیابی قرارداد. اینک که دژ امپراطوری شوروی از هم پاشیده است و غرب دیگر نیروی هم‌عرضی را در برابر خود نمی‌بیند، این طبیعی است که موج فرهنگ مغرب زمین را در مقابل فرهنگ‌های مشرق زمین و در گام اول در برابر فرهنگ اسلامی، تصور کرد. از این دیدگاه ناتو به عنوان یک پدیده نظامی-سیاسی سعی در ایجاد یک دژ دفاعی مستحکم در برابر جریان‌ات اسلام‌گرایانه‌ای دارد که از سمت مشرق زمین خصوصاً از سمت خاورمیانه به سوی اروپا در حرکت است. از این روست که ناتو به دنبال حفظ و تقویت اسرائیل است. گرچه این راهبرد رسماً اعلام نمی‌شود اما ایده ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز آمریکایی که از مدتها پیش با ارائه نظریه رویارویی تمدن‌ها مطرح شد، مورد توجه آمریکا و اروپاست. او می‌گوید: فرهنگ و دین دنیای مسیحیت و یهودیت با فرهنگ و تمدن دنیای اسلام و کشورهای که پیرو آئین کنفوسیوس هستند در مقابل هم قرار خواهند گرفت. اما با این همه ناتو امروز با سؤال جدی و مهمی روبروست: آیا وسعت یافتن بدون برنامه، این اتحادیه نظامی را در یک باتلاق خطرناک زمین‌گیر نخواهد کرد؟ با توجه به اختلافاتی که میان اعضای ناتو وجود دارد پاسخ به این سؤال اهمیت خاصی می‌یابد. نباید از نظر دور داشت که این اختلاف نظر‌ها همراه با مقابله سایر کشورها و بخصوص ملت‌های مسلمان با گسترش نفوذ بیگانگان، ناتو را در آینده‌ای نه چندان دور با مشکل مواجه خواهد ساخت.

پیمان ناتو در دهه‌های گذشته جدای از مقابله با توسعه طلبی شوروی سابق و پیمان ورشو در چهار بحران دیگر نیز دخالت کرده است. بحران شبه جزیره کره ۴۲-۱۳۳۹، بحران لبنان ۶۲-۱۳۶۱، بحران کویت ۷۰-۱۳۶۹ و بحران بوسنی ۷۴-۱۳۷۰. نکته جالب اینجاست که دخالت ناتو در این بحران‌ها هر چند که با چتر حمایتی و قانونی سازمان ملل و شورای امنیت انجام می‌شده است اما اساساً در چارچوب اهداف سازمانی آن نمی‌گنجد. به اعتقاد برخی از کارشناسان ناتو با بحران هویت مواجه بوده و اختلافات شدید میان راهبردهای امنیتی کشورهای عضو، آینده مبهمی را برای آن ترسیم کرده است. در این میان ایالات متحده تلاش می‌کند با طرح مسائل موجود در خاورمیانه دولت‌های عضو ناتو را نسبت به

تداوم موجودیت این سازمان متقاعد ساخته و آنان را به سمت این منطقه رهنمون سازد.

ناتو و اسلام گرایی

یکی از موضوعاتی که ایالات متحده را به خود مشغول کرده است، موج اسلام گرایی یا «اصول گرایی» است. در واقع با فروپاشی شوروی، انقلاب اسلامی و جنبش اسلام گرایی تنها نقطه مشترکی بود که می توانست توافق اعضای ناتو را جلب نماید. آمریکاییها از احساسات ضد اسلامی مشترک کشورهای اروپایی سود جستند و آنرا به صورت یک تئوری درآوردند. بعضی معتقدند دو تئوری «نظم نوین جهانی» و «برخورد تمدنها» اساساً بدین منظور طراحی شده است.

آندره فونتن یکی از تحلیل گران آمریکایی در این باره معتقد است: «در اوائل جنگ سرد، ژول موندو جامعه شناس، این مطلب را اظهار داشت که کمونیسم، اسلام قرن بیستم است.» البته بعد از او برتراند راسل فیلسوف انگلیسی مقایسه ای بین این دو مکتب در داشتن قدرت جهانی گرایی انجام داده بود. اگر راسل فیلسوف انگلیسی امروز زنده بود، دیگر چنین حرفی نمی زد چون کمونیسم در حال احتضار است در حالیکه اسلام در اوج گسترش است و این نهضت میلیونها پیرو خود را گردآورده و هیچ دین و مذهبی نیروی سرزندگی قابل قیاس با آنها را ندارد.

از دید طراحان استراتژیک ناتو نیروی اسلام در منطقه شرق به عنوان بزرگترین خطر برای گسترش این پیمان محسوب می شود اما تنها بهانه گستردگی این پیمان نظامی نیز هست. در واقع آنچه که اسلام گرایی و اروپای متحد را می تواند در مقابل هم قرار دهد تعارضی است که در منافع این دو دسته بندی وجود دارد. چنانچه زمینه برای یک درک متقابل میان این دو فراهم آید شاید نگرش ناتوی اروپایی نسبت به تحولات اسلام گرایی دگرگون شود اما هنوز نمی توان در باره تغییر نگرش و رویه ایالات متحده آمریکا نظر قابل قبولی ارائه داد. طراحان اندیشه گسترش ناتو در آمریکا به صراحت می گویند سمت و سوی حرکت آینده ناتو باید کشورهای اسلامی باشد. عملکرد ناتو نیز نشان می دهد تمام بحرانهایی که در چند سال

گذشته سران ناتو در آن دخالت کرده اند به کشورهای اسلامی تعلق داشته است. بر خورد ناتو با پدیده ای به نام اسلام گرایی نمی تواند در چارچوب بحرانیهای موجود جهان اسلام محدود شود، بلکه اساساً نوعی مهار و کنترل همه کشورهای اسلامی را شامل می شود. به ویژه اینکه بخش قابل توجهی از منابع اولیه که برای کشورهای صنعتی جنبه حیاتی نیز دارد در کشورهای اسلامی به خصوص در حوزه خاورمیانه قرار دارد. ناتو در یک طرح هماهنگ علاوه بر مهار قدرتهای آسیایی مترصد احاطه کامل بر منابع حیاتی حوزه خلیج فارس است. در این میان حوزه خلیج فارس از اهمیت خاصی برخوردار است چرا که این حوزه از یک طرف حکم نگین خاورمیانه را دارد و از سوی دیگر محل اتصال و ارتباطات عمده جهانی است و از سوی دیگر کانون اسلام گرایی است. با توجه به لحاظ ایدئولوژیک، چه به لحاظ اقتصادی و یا به لحاظ سیاسی، ناتو حوزه خلیج فارس را یک «حوزه خاص» به حساب می آورد و حاضر نیست چیز دیگری را همسان آن قرار دهد. بنابر این، ناتو کانون توجه خود را در خلیج فارس قرار داده است.

این نکته قابل توجه است که یک همگرایی میان اروپا و آمریکا در باره خلیج فارس وجود دارد. به عبارت دیگر هر دو قطب می دانند که دارای منافع در این منطقه هستند. آنچه که ناتو را دستخوش چالش خواهد نمود نحوه کنار آمدن هر یک از این دو با منافع قابل تصور در منطقه است. زمانی می شد استراتژی غرب را یک استراتژی یکپارچه در مقابل خلیج فارس و خاورمیانه تلقی نمود. اما هنگامی که اروپا تصمیم گرفت در عرصه بین المللی رسماً اقدام نماید دیگر نمی توان استراتژی ایالات متحده را به کل اروپا تعمیم داد. دیدگاه ناتوی اروپایی با دیدگاه ناتوی آمریکایی نسبت به منطقه کاملاً متفاوت خواهد بود. هر چند که هر دو قائل به بهره برداری بلند مدت از منافع قابل تصور در منطقه خلیج فارس باشند از دید ایالات متحده آمریکا، خلیج فارس یکی از مناطق پنجگانه استراتژیک جهان است که در آینده نقش اول را در تأمین منافع حیاتی این کشور بر عهده خواهد گرفت.^{۱۲}

ایالات متحده آمریکا با بهره مندی از نظریات مختلف در قبال منطقه برخورد نموده است. بدین سان آمریکا در دهه ۱۹۷۰ میلادی بر بهره گیری از دکترین نیکسون که متضمن

بومی کردن مسائل منطقه ای و تقویت دو ستون اصلی شامل ایران و عربستان بود و ثقل سیاسی آمریکا را متوجه کشورهای حاشیه خلیج فارس می کرد استوار بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰ همزمان با سقوط رژیم شاه و سقوط یکی از دو ستون منطقه ای آمریکا این دکترین کارتر بود که خود را نمایان ساخت. بر این اساس هر گونه کوششی به منظور تسلط بر منطقه خلیج فارس از سوی هر کشور خارجی به مثابه حمله به منافع حیاتی آمریکا تلقی می شد. اصل این دکترین متوجه اتحاد شوروی و موج نوحاسته اسلام گرایی بود. بر این اساس آمریکا می بایست دسترسی به نفت خلیج فارس، متوقف کردن توسعه طلبی شوروی و تقویت روابط تجاری، اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه را در مد نظر قرار می داد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ و آغاز جنگ عراق و متحدین، دکترین جرج بوش و طرح نظم نوین جهانی، نگرش سیاست خارجی آمریکا را رقم زد. این دکترین در یک هم سنجی کامل با دکترین ریگان قرار دارد. اما از انعطاف خاصی برخوردار است. اتکای جهان آزاد به عرضه انرژی از منطقه خلیج فارس و داشتن روابط قوی با بسیاری از کشورهای آسیای جنوب غربی اساس این دکترین را تشکیل می دهد. نگرش فعلی ایالات متحده آمریکا نیز بر مبنای بهره مندی از منافع موجود در منطقه در ضمن حفظ اقتدار و برتری این کشور در خاورمیانه و خلیج فارس می باشد.

در مقابل این موارد، اروپا که در کل این ایام عمدتاً نقش یک پیرو را داشته است، به تلاشی سعی نموده در معادلات بین المللی نقش اصلی تری را از خود نشان دهد و بدون توجه به تمایلات نظامی صرف در صدد تقویت روابط اقتصادی خود با خاورمیانه و خلیج فارس است. این رویه نوعی اختلاف دیدگاه را میان آمریکا و اروپا به وجود خواهد آورد. این اختلاف می تواند در نگرش پیمان ناتو که در صدد گسترش حوزه خود نیز می باشد اثرگذار باشد. هر چند که ناتو در نهایت به شرق نزدیک خواهد شد اما اینکه چگونه بتوان از این فرآیند بهره جست مسئله ای خواهد بود که می تواند میان سران اروپایی و آمریکایی ناتو اختلاف اندازد. در نهایت، اختلاف دیدگاه سران ناتو در باره این منطقه دستیابی به منافع این پیمان را با مشکل مواجه خواهد کرد.

اما در این بین توجه به روابط یکی از کشورهای حوزه خاورمیانه با ناتو خالی از فایده

نیست. اسرائیل به عنوان رادار حفظ منافع ایالات متحده آمریکا موقعیت مناسبی را در هنگام گسترش ناتو در خاورمیانه دارا خواهد بود. این کشور می تواند به نوعی ضامن منافع هر دو رکن اروپایی و آمریکایی ناتو باشد. بنابر این طبیعی است که اسرائیل رفتاری کاملاً هماهنگ با برنامه های گسترش این پیمان داشته باشد. نباید از نظر دور داشت که گسترش ناتو برای مقابله با پدیده اسلام گرایی، جریان کاملاً مطلوب برای این کشور خواهد بود. به عبارت دیگر اسرائیل از طریق همکاری با ناتو خواهد توانست در مقابله با پدیده اسلام گرایی ضد صهیونیستی به موقعیت مناسبی دست یابد و از سوی دیگر، منافع اقتصادی این پیمان را نیز تضمین نماید.

رهبران دولت اسرائیل بر این باور بودند که اگر اسرائیل به عضویت ناتو درآید، نه تنها استقلال، امنیت و سلامت سرزمین آنها از سوی آمریکا و تمامی کشورهای پیمان آتلانتیک تضمین می شود، بلکه دولت اسرائیل با دوستان بسیار مقتدری ارتباط برقرار خواهد نمود و به مثابه یک نگهبان برای ناتو عمل خواهد کرد. بنابر اسناد تاریخی اسرائیل از سالهای دهه ۵۰ میلادی سعی نمود پیمانهایی را به طور یکجانبه با آمریکا، فرانسه و انگلیس و نیز به طور کلی با پیمان ناتو به امضاء رساند. نماینده ناتو برای مذاکره با اسرائیل نیز فرماندهی کل نیروهای انگلیس در خاورمیانه بود که از اسرائیل درخواست تسهیلات هوایی، زمینی و دریایی برای پیمان و ایجاد اسکله برای تعمیر کشتیهای این پیمان نمود. در سال ۱۹۵۵ رهبران اسرائیل در راستای ورود به پیمان ناتو اعلام داشتند در ازاء تضمین مرزهای اسرائیل توسط آمریکا چند پایگاه نظامی در اختیار این کشور قرار خواهند داد. در دسامبر ۱۹۵۷ اسرائیل درخواست رسمی عضویت خود در ناتو را به شورای وزیران این پیمان ارسال داشت. نکته جالب این است که علیرغم توجه خاص این کشور به عضویت در ناتو و به رغم توجه ضمنی این پیمان به این کشور، اسرائیل هنوز به عضویت ناتو در نیامده است اما این امر نمی تواند مانع همکاریهای مشترک میان اعضاء این پیمان و دولت تل آویو باشد. در طی سالهای گذشته کمکهای زیادی از سوی اعضای ناتو به اسرائیل اعطا شده است. در یک نمونه در سال ۱۹۵۲ دولت آلمان غربی سابق ۳ میلیارد دلار در اختیار رژیم اسرائیل قرار داد. شایان ذکر است بخشی از توان

نظامی این کشور نیز با همکاری فرانسویان مهیا شده است. اسرائیل در تجاوز ۱۹۵۶ خود به خاک مصر از همکاری ناتو بهره برد و در سال ۱۹۵۷ نیز به پشتیبانی همین پیمان سوریه را مورد تهدید جدی قرار داد. در این باره باید گفت نیروهای دریایی ناتو و کشتیهای ناوگان ششم آمریکا به اسرائیل برای تهاجم به سوریه مساعدت نمودند، ناتو در سال ۱۹۶۷ و به هنگام تهاجم اسرائیل به مصر، سوریه و اردن در پشت سر اسرائیل پنهان شد. در جریان این عملیات ایالات متحده کلیه عکسهای مربوط به مراکز نظامی این سه کشور را در اختیار اسرائیل قرار داد و ستاد ناتو نیز ناظر بر اجرای این تهاجم شد. در پایان دهه ۱۹۶۰ ناتو همکاری خود با اسرائیل را منظم کرد و به گسترش و تقویت تماس میان ستاد ارتش اسرائیل و ستاد عملیات ناتو اقدام نمود. اسرائیل از این همکاری برای تهاجم خود به لبنان در دهه ۱۹۷۰ میلادی بسیار سود جست.

در دهه های ۸۰ و ۹۰ این همکاری ادامه یافت. با وجود آنکه ارتش اسرائیل در حد خود یکی از قوی ترین ارتش های خاورمیانه است لکن نباید از نظر دور داشت که این قدرتمندی به مدد همکاریهای آمریکا و اعضاء ناتو با اسرائیل به دست آمده و این سیر مساعدت همچنان ادامه دارد. به دلیل تکامل همسویی میان ناتو و اسرائیل این احتمال وجود دارد که این کشور به عنوان یار دوم این پیمان در منطقه پس از ترکیه مطرح شود. هر چند که این نقش به طور بالقوه توسط این کشور اجرا می شود. به عقیده برخی از کارشناسان از ارتباط میان ایالات متحده و ناتو با اسرائیل می توان چنین دریافت که احتمالاً یک پیمان آتلانتیک خاورمیانه ای در شرف تکوین خواهد بود که در آن چندین پایگاه نظامی به عنوان منافع غرب عمل نمایند. واکنش جهان عرب در قبال این مسئله نیز قابل توجه است. کشورهای عرب و به طور کلی مناطق مسلمان نشین منطقه، باید این پدیده را با دقت مورد نظر قرار دهند. زیرا چنانچه این ارتباط شکل واقعی به خود گیرد کشورهای مسلمان بازنده اصلی بوده و آنوقت مجبور خواهند بود در سه جبهه کاملاً متفاوت به تحلیل رفتار رقبای خود پرداخته و نسبت به هر یک راهکاری خاص را ارائه دهند. این امر با توجه به نامشخص بودن توانایی یکپارچه سازی میان کشورهای مسلمان منطقه در پرده ابهام قرار دارد.

طرفداران ائتلاف استراتژیک آمریکا و اسرائیل معتقدند که همراهی منافع استراتژیک آمریکا و همنوایی و انگیزه روحی برای حمایت از اسرائیل به نفع هر دو کشور است. زیرا آمریکا با این حمایتها هم پیمانانی نیرومند به دست می آورد که می تواند نظمی سازگار با منافع این کشور در خاورمیانه ایجاد کند. حامیان اسرائیل در واشنگتن نیز حمایت از سیاستهای جهانی دوران پس از جنگ سرد یا تشنج زدایی را فراهم آوردند. این امور هر چه بیشتر سبب می شوند تا اسرائیل نیروی نظامی خود را در منطقه تعدیل نماید و به نقطه امنی برای هر گونه فعالیت به جهت کسب منافع مبدل شود. این امر می تواند به برتری موضع ناتوی آمریکایی کمک شایانی کند. به عبارت دیگر آمریکا از طریق همکاری با اسرائیل هر چند به ظاهر خواهد توانست ناتو را در منطقه بیشتر درگیر نماید اما از قبال این همکاری، می تواند منافع خود را تأمین نماید. اما نگرش اسرائیل به ناتو در دهه ۹۰ با نگرش این کشور به پیمان مذکور در دهه قبل فرق دارد. اسرائیل اینک از خود خواهد پرسید حال که در نظام بین المللی قدرت اقتصادی جایگزین قدرت نظامی گشته و اروپا با ایده هایی عمدتاً اقتصادی در حال همسایگی با آسیای مرکزی است تا چه میزان باید در زمینه همکاری با آن سرمایه گذاری کرد؟ به عبارت روشنتر برای اسرائیل همکاری با ناتوی آمریکایی و یا ناتوی اروپایی متضمن منافع مختلفی است.

به همین خاطر اسرائیل از سالهای اول دهه ۱۹۹۰، نگرش تازه ای را نسبت به اروپا اعمال نموده است. اسرائیل که خود در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مخالف به قدرت رسیدن فرانسه در جناح سیاسی ناتو بود در دهه ۱۹۹۰، بی محابا از تشکیل یک ائتلاف مدیترانه ای به رهبری فرانسه دم می زند. این تغییر در نگرش حتی اگر در یک مقطع کوتاه هم باشد حاکی از این واقعیت است که دولتمردان تل آویو اکنون به سنجش میان نقش اروپا و آمریکا در منطقه و میزان بهره برداری از آن، افتاده اند. اما نکته مهم این است که اروپا و آمریکا که مترصد گسترش ناتو به سمت خاورمیانه هستند از اسرائیل به عنوان یک حلقه اساسی یاد می کنند. به عبارت دیگر آنان معتقدند وجود یک اسرائیل مقتدر می تواند منافع هر دو طرف را تأمین نماید.

این امر بهتر درک خواهد شد اگر نگاهی به وضعیت تنها یار آسیایی ناتو در منطقه یعنی

ترکیه بیندازیم. مهمترین مشکل ترکیه مواجهه دولتهای این کشور با جریان اسلام‌گرایی است که به شیوه قانونی و در یک بستر پارلمانی همواره خود را به رخ رهبران لائیک این کشور کشیده است. اگر تنها یک درصد احتمال دگرگونی بنیادین در ترکیه قابل تصور باشد باید به دنبال یک پایگاه دیگر بود که هم مکان خوبی برای استقرار نیروهای ناتو باشد و هم منافع آمریکا و اروپای متحد را در منطقه تأمین نماید و آن جایی جز اسرائیل نیست. به عبارت دیگر ناتو در گسترش خود به اسرائیل به دید دیگری نگاه خواهد کرد. هر چند که اسرائیل نیز با دو رویه کاملاً متفاوت با اروپا و آمریکا در قبال گسترش ناتو و نیز بهره‌مندی از منابع و منافع موجود در منطقه برخورد خواهد کرد. این فرآیند در حد میان دو مؤلفه اقتصادی و نظامی انجام خواهد پذیرفت. به عبارت دیگر اسرائیل از طریق همکاری با آمریکا امکانات نظامی خود را تضمین خواهد نمود اما در قبال اروپا عمدتاً به عنوان یک عامل اقتصادی در منطقه عمل خواهد کرد.

گسترش ناتو به خاورمیانه بخشی از گسترش این پیمان به منطقه آسیاست و همان ترتیبی که در باره نگاه به شرق ناتو در بهره‌مندی از منافع اقتصادی گفته شد در باره خاورمیانه نیز صادق خواهد بود. نگرش خاورمیانه‌ای ناتو تنها با مؤلفه‌ای مانند نفت دارای نقطه افتراق با سایر فعالیتهای احتمالی این پیمان در آسیا می‌باشد. نباید فراموش کرد که گسترش ناتو در این منطقه عمدتاً دارای یافت و اهداف اقتصادی است.

اما اینکه این گستردگی تا چه حد می‌تواند روی امنیت منطقه خاورمیانه اثر گذار باشد از چند جنبه قابل بررسی است. نکته نخست را باید در تحلیل فرآیند اسلام‌گرایی یافت. وقوع پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در بازتاب مجدد اندیشه‌های اسلامی مبتنی بر بازگشت به خویش‌باشی بود. این جریان عمدتاً فرهنگی توانست در میان نوده‌های مردم در کشورهای اسلامی اثر گذارده و در میان آنان خیزش خاصی را ایجاد نماید. این خیزش مانع دستیابی کشورهای نظیر ایالات متحده آمریکا و اروپا به منافع بود. بنابر این باید به نوعی به مقابله با خطر مذکور پرداخت. اگر ناتو به سمت شرق در حرکت است به خاطر ایجاد اطمینان برای دستیابی به منافع کشورهای اروپایی و آمریکایی است. در واقع موقعیت به حدی رسیده

است که حتی به طور نمادین هم شده باید این بازوی نظامی غرب برای حمایت از آن به سمت کشورهای اسلامی سیر کند. چیزی که در اینجا می توان به آن اشاره کرد این است که اگر دو طرف این جریان به یک حالت تعادل در بهره برداری از منافع خود دست یابند احتمال رویارویی میان آنان کم خواهد شد اما اگر نتوانند این تعادل را ایجاد کنند امکان بروز مشکل همواره وجود خواهد داشت. به نظر می رسد فکر مقابله با اسلام گرایی مجدداً مورد تجزیه و تحلیل رهبران اروپایی ناتو قرار بگیرد. این مطلب را از آن جهت می توان بیان داشت که رهبر جریان اسلام گرایی یعنی ایران به فکر ارائه یک نگرش جدید به مسائل بین المللی افتاده و بر این اساس در صدد یافتن راهکارهای مشترک میان خود و اتحادیه اروپاست. چنانچه این تلاش به نتیجه منجر شود، رویارویی و مقابله جای خود را به یک مفاهمه خواهد داد. این تغییر در نگرش خواهد توانست در عملکرد سایر کشورهای مطرح اسلامی نیز مؤثر واقع شود. در این میان ایجاد محورهای سیاسی در میان جهان اسلام می تواند تا حد زیادی خطر مقابله ناتو با کشورهای خاورمیانه را کم کند. به عنوان مثال محور تهران، ریاض و قاهره یکی از این موارد است که پس از اجلاس ۱۳۷۶ کنفرانس اسلامی در تهران به شدت تقویت شده است. تقویت جبهه اکو و حضور در عرصه آسیای مرکزی نیز می تواند موقعیت خوبی را برای تبدیل کردن رویارویی به همکاری مشترک فراهم آورد. لازم است به این نکته توجه شود همچنانکه اسرائیل به ناتو به عنوان یک موجود دوقسمتی می نگرد جهان اسلام خصوصاً خاورمیانه نیز باید به همین ترتیب اقدام نماید.

نکته دوم را باید در مقاصد اقتصادی گسترش ناتو یافت. این یک واقعیت است که قرن بیست و یکم قرن بحران منابع خصوصاً منابع انرژی است. در نتیجه قدرتهای برتر این حق را به خود می دهند که در لوای گسترش یک موجودیت نظامی به اهداف اقتصادی خود نائل آیند. واقعیت این است که طرح معادلات سیاسی بر مبنای مؤلفه های اقتصادی باظرافت های خاصی توأم است. یکی از این ظرایف را می توان با طرح سؤالی نشان داد. در صورت یک تحریم آشکار در باره منابع انرژی، کشورهای صنعتی چه خواهند کرد؟ و یا این که کشورهای صاحب منابع انرژی، در برقراری روابط اقتصادی با کشورهای صنعتی بر تمکین شرایط

مطروحی از طرف خود پافشاری کنند، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ به نظر می‌رسد در میان کشورهای خاورمیانه یک نگرش خردمندانه نسبت به مدیریت اقتصادی منابع تحت اختیار آنها به وجود آمده است. هر قدر که از زمان می‌گذرد این کشورها به ارزش مدیریت منابع خود بیشتر پی می‌برند. بنابر این، تصور می‌شود که کشورهای منطقه خاورمیانه با تدبیر با بحران احتمالی ایجاد شده به خاطر گسترش ناتو برخورد کنند. در ضمن نباید این نکته را از نظر دور داشت که هدف اصلی اروپا حضور آرام در منطقه و بهره‌برداری اقتصادی از منابع است و این درست نقطه مقابل عملکرد آمریکا در منطقه است که خواهان یک حضور مقتدرانه و مبتنی بر امکانات نظامی می‌باشد. بنابر این می‌توان از این اختلاف در دیدگاه و تفاوت در عملکرد استفاده نمود و تبعات بحران را کم کرد.

اما از سوی دیگر باید دید که دیدگاه و مبانی فکری مربوط به امنیت از نظر کشورهای منطقه چیست؟ به نظر می‌رسد کشورهای منطقه دیگر از «ماندن» و «زنده بودن» به عنوان تنها اهداف امنیتی خود یاد نمی‌کنند بلکه حضور فعالانه در عرصه منطقه‌ای و جهانی را نیز به عنوان یک اصل مهم عمل در حوزه سیاسی و بین‌المللی مدنظر دارند. سیر از انفعال به یک عملکرد فعالانه مسئله‌ای است که با تازگی جایگاه خاصی را در میان کشورهای منطقه باز کرده است. بنابر این باید در نظر داشت اتخاذ شیوه‌های هماهنگ در بین کشورهای منطقه می‌تواند تا حد زیادی از بار هزینه‌های مربوط به یک بحران احتمالی بکاهد.

مشکل کشورهای اسلامی خصوصاً در عرصه منطقه این است که به طور احتیاط آمیزی به مقوله بررسی امکانات خود می‌پردازند. اگر این نگرش محتاطانه ادامه یابد فرصت برای تصمیم‌گیری در قبال برخورد با بحرانشان از بین خواهد رفت. گسترش ناتو را اگر بتوان یک بحران به حساب آورد، در آن صورت باید پذیرفت که بحران مذکور مراحل اولیه خود را طی می‌کند و در نتیجه می‌بایست اینک به این سؤال پاسخ داد که چگونه می‌توان از استمرار این حرکت به سمت یک بحران حاد و گسترده جلوگیری کرد؟ آنچه که می‌توان گفت این است که برای مقابله با این حرکت فرامنطقه‌ای، نقاط بحران خیز منطقه‌ای را باید شناسایی کرد و تنش میان آنها را کاست. در حال حاضر حل مسالمت آمیز بحرانهایی نظیر بحران عراق علاوه

بر آنکه زمینه آرامش در منطقه را فراهم می کند، می تواند سبب یک نوع یکپارچگی منطقه ای نیز بشود و زمینه را برای اتخاذ یک موضع مناسب در قبال بحرانهای فرامنطقه ای فراهم آورد.

نتیجه گیری

گسترش روزافزون خریدهای تسلیحاتی، افزایش فوق العاده میزان بودجه های نظامی به همراه توسعه مراکز تهیه و توزیع تسلیحات در سطح ناتو بر نگرانیهای جامعه جهانی افزوده است. به صورتی که این شبهه را ایجاد کرده که گسترش ناتو به شرق شاید به دلیل فروش تسلیحات نظامی انجام می پذیرد. مانورهای مشترک ناتو با کشورهای آسیای مرکزی، خاورمیانه و یا جمهوریهای اسکاندیناوی نمونه هایی از عملکرد نظامی ناتو است. سازمانی که در سالهای اولیه پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شده و تنها هدف آن مقابله با شوروی و کمونیسم بود در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ با شرایطی مواجه شد که در آن هیچ رقیبی در صحنه وجود نداشت. هر چند ناتو هنوز هم در عرصه تولیدات نظامی مطرح بوده و سعی در به دست گرفتن بازارهای تسلیحاتی دارد اما این تنها بهانه گسترش این پیمان به شرق نیست.

همانگونه که گفته شد ناتو عمدتاً از گسترش خود به شرق و خاورمیانه سعی در دستیابی به اهداف اقتصادی دارد اما این تنها از طریق فروش تسلیحات تأمین می شود. در کنار این مسئله باید اسلام گرایی و مقابله با آن به عنوان یک بهانه برای سیر این پیمان به مشرق زمین در نظر گرفته شود و هر چند که از قبال آن ایالات متحده ممکن است بتواند به اهداف سیاسی خود در خصوص کشورهایی مانند ایران به عنوان رهبر اندیشه های انقلابی اسلامی دست یابد، اما این در شرایطی است که بین آمریکا و ناتو در مورد این مسئله اسلام گرایی به عنوان خطر اتفاق نظر وجود داشته باشد. اروپا در جریان مذاکرات جدید خود با ایران به درک تازه ای از روابط خود با کشورهای خاورمیانه ای دست یافته است. بنابر این، اگر ناتو بخواهد از این پس گسترش یابد با نگرش جداگانه ای از جانب اروپائیها روبرو خواهد بود.

این یک نگرش اقتصادی است که ناتو را به عنوان تضمین کننده منافع اروپا به خاورمیانه می کشاند. اگر چنین باشد منافع کشورهای منطقه مسلماً با مشکل مواجه خواهد

شد. اما باید به این نکته توجه داشت که اگر بتوان ابتکار عمل در مقابله‌های اقتصادی با شرکای جدید را به دست گرفت، می‌توان بر بحرانهای احتمالی آتی نیز غلبه کرد؛ چیزی که زمینه آن به نفع کشورهای منطقه به وجود آمده است.



1. Britannica, Vol. 8, 1993, pp. 77-778 and David Robertson, *A Dictionary of Modern Politics*, Rochester: Europa Publications Limited, 1993, p. 336.
2. Claude Delmas, *Armement Nucleaires et Guerre Froide*. Paris: Flammarion, 1961, p.21.
3. Peter Calvocoressi, *World Politics Since 1945*. Sixth edition, New York: Longman, 1992, p.180.
4. Claude Delmas, op. cit., pp. 22-23.
5. Robbin Laird, "France, Germany and the Future of the Atlantic Alliance," in *The New Europe*, edited by Nils Wessell, New York: APS, 1991, pp. 50-53.
6. See Amos Perlmutter and Ted Carpenter, "NATO's Expensive Trip East", *Foreign Affairs*, January - February 1998.
7. Ibid.
8. Richard Staar, "Why NATO Should Expand," *Mediterranean Quarterly*, Summer 1998, p.32
9. Jeffrey Simon, "Does Eastern Europe Belong in NATO?" *Orbis*, Winter 1993, pp. 21-27.
10. Benjamin Schwarz, "Cold War Continuities: US Economic and Security Strategy Towards Europe," *The Journal of Strategic Studies*, Vol. 17, No. 4, December 1994, pp. 94-100.
11. See B. Kazantsav, "Why We Oppose NATO's Expansion," *International Affairs* (a Russian Journal of World Politics), Volume 44, No. 3, 1998.
12. Ibid.
13. Michael Mee G wire, "NATO Expansion: A Policy Error of Historic Importance," *Review of International Studies*, Vol. 24, No. 1, January 1998, pp. 23-27.
14. NATO's Re-Fit, *Foreign Report*, October 29, 1998, p.2.